

# تأثرات نفس<sup>۱</sup>

نوشته رنه دکارت

ترجمه مهدی حسین پناهی



بخش اول

## درباره تأثرات به طور کلی و در ضمن درباره کل طبیعت انسان

گفتار اول:

آنچه که در موضوعی یک انفعال است، در نگاهی دیگر، همواره فعل است. هیچ دانشی وجود ندارد که در آن ماهیت ناتمام آن دسته از علومی آشکارتر شود که نیاکان و گذشتگان درباره تأثرات نفس نوشته‌اند. زیرا اگرچه این مقوله، موضوعی است که در همه زمانها بسیار زیاد مورد بررسی و تحقیق بوده است، در عین حال، به صورت یکی از مشکل‌ترین موضوع‌ها خود را نمایان نمی‌سازد و نیز هرکس تا حدی تجربه تأثرات درونی خویش را دارد و لازم نیست که از هر طرف مشاهدات دیگران را درباره کشف ماهیت و طبیعت این تأثرات اقتباس کند و به عاریت گیرد.

با این حال آنچه که نیاکان در مورد تأثرات آموخته‌اند در مجموع بسیار ناچیز است و

قسمت اعظمش قابل اعتماد و موثق نیست. من نیز امید نزدیک شدن به مرزهای حقیقت را ندارم، مگر اینکه از راههایی که آنها دنبال کرده‌اند دوری جویم. در اینجا گویی کاملاً درباره موضوعی بحث می‌کنم که هیچ‌کسی قبل از من در باره آن بحث نکرده است. در آغاز اشاره می‌کنم آنچه اتفاق می‌افتد یا رخ می‌دهد به طور کلی توسط فیلسوفان تأثر نام گرفته است با ملاحظه آن‌چه که تأثر برای آن رخ می‌دهد و فعل نام گرفته است با ملاحظه چیزی که سبب وقوع آن تأثر می‌شود. بنابراین مؤثر و مؤثر همیشه و پیوسته یکی هستند و عین هم‌اند. هر چند دارای نامهای گوناگونی باشند به دلیل این که دو موضوع گوناگونند که می‌توانند به آن چیز واحد مربوط شوند.

### گفتار دوم:

آنکه، به منظور درک تأثرات نفس، باید عملکردهای نفس را از افعال بدن تمییز داد. نکته قابل ملاحظه دیگر این است که ماهیت موضوعی را تحقیق نمی‌کنیم که نسبت به جسم زودتر در نفس ما اثر می‌گذارد. در نفس تأثر و در جسم معمولاً فعل و اثر وجود دارد، که باید مورد تحقیق قرار گیرند. برای دسترسی به شناخت تأثرات، راهی بهتر از رسیدگی و تحقیق در تمایز موجود میان نفس و بدن وجود ندارد، برای علم به هر یک از کارکردهای موجود در جسم خود، باید آنها را به یکی از آن دو نسبت دهیم.

### گفتار سوم:

چه روش و قاعده‌ای را باید اختیار کرد تا منجر به این نتیجه شود؟ اگر در این باره بیندیشیم که همه آنچه را که تجربه می‌کنیم در ما هست، اشکال چندانی نمی‌یابیم. در مجموع آن چیزی که با ملاحظه اجسام بی‌جان حاصل می‌شود، باید صرفاً حمل بر جسم شود. از سوی دیگر هر چیزی را که ذاتاً نمی‌توان چنانکه شایسته است متعلق به جسم تصور کرد، باید بر نفس حمل نمود.

### گفتار چهارم:

درستی این مطلب که گرما و حرکت اندامها از بدن نشأت می‌گیرد، و اندیشه‌ها از نفس ناشی می‌شود.

ما به هیچ‌وجه جسم را به عنوان یک پدیده اندیشمند تصور نمی‌کنیم. دلیل این اعتقاد این

است که هر فکری که در ما به وجود می‌آید به نفس تعلق دارد، و به همین دلیل در این تردید نداریم که اجسام بی‌جانی وجود دارند که می‌توانند به همان اندازه یا بیشتر فعال باشند. این حقیقت را که جسم گرمای بیشتری دارد، تجربه شعله برای ما ثابت می‌کند. ما باید باور کنیم که تمام گرما و همه حرکاتی که در ما وجود دارد منحصرأ مربوط به جسم‌اند، گویی که آنها اصلاً وابسته به فکر نیستند.

### گفتار پنجم:

خطاست که بپنداریم نفس حرکت و گرمی بدن را ایجاد می‌کند. بدین معنی ما از خطای عمده‌ای که افراد بسیاری در آن افتاده‌اند اجتناب می‌کنیم؛ خطایی که من معتقدم علت اولیه ناتوانی ما از ارائه توضیح قانع‌کننده‌ای از تأثرات و دیگر خواص و کیفیات نفس است. خطا در این فرض نهفته است که چون بدن‌های مرده عاری از حرارت و حرکت هستند و این نفس است که سبب این حرکات و این حرارت مداوم می‌شود، بنابراین، بدون هیچ دلیلی به نظر می‌آید که گرمای درونی ما و تمام حرکات ما به نفس بستگی دارد، حال آنکه در واقع باید برعکس بر این باور بود که نفس هنگام مرگ ما را ترک می‌کند تنها به این دلیل که این گرمای دائمی و ارگانهایی که کمک به حرکت جسم می‌کنند از بین می‌روند.

### گفتار ششم:

وجود تفاوت میان جسم زنده و بدن مرده. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 وجود تفاوت میان جسم زنده و بدن مرده. علوم انسانی  
 حال، برای اجتناب از این عقیده نادرست، اجازه دهید آن را بررسی کنیم. مرگ هرگز به واسطه نفس روی نمی‌دهد بلکه صرفاً به سبب فساد و زوال برخی اعضا و اندام‌های اصلی و عمده بدن رخ می‌دهد. تصدیق کنیم که بدن انسان زنده متفاوت از جسم انسان مرده است. آن تفاوت درست مانند تفاوت ساعت و یا هر وسیله ماشینی دیگر است (یعنی ماشینی که از سر خود حرکت می‌کند) وقتی که کوک و تنظیم می‌شود و در خود اساس مادی حرکتهایی را دارد که برای آن طراحی و در نظر گرفته شده است از یکسو، با همان ساعت و ماشین وقتی که از کار می‌افتد، و منشاء حرکت و جنبش در آن موقوف می‌شود.

## گفتار هفتم:

توضیح مختصری در مورد اعضا و اندام‌های بدن و برخی از کارکردهای آن.

برای اینکه این مطلب را قابل فهم‌تر ارائه دهم، در اینجا به طور خلاصه تمام اسلوبی را که در آن، این ماشین جسمانی ساخته می‌شود، توضیح می‌دهم. هم‌اکنون هرکسی می‌داند، که در وجود ما قلب، مغز، معده، عضلات، اعصاب، شاهرگها، وریدها و از این‌گونه چیزها وجود دارند. علاوه بر این می‌دانیم غذایی که می‌خوریم وارد معده و روده‌ها می‌شود، و در جایی در هم آمیخته می‌گردد، شیرۀ غذا وارد جگر، و وارد همه شریانها و رگها می‌شود و نسبت به میزان غذا، مقدار خون رگها افزایش می‌یابد. حتی آنهایی که برخوردار از حداقل معلومات و دانش پزشکی هستند، نیز می‌دانند که چگونه قلب ساخته شده است و چگونه خون به طور تمام در درون رگها به سادگی از بزرگ سیاهرگ اجوف (*the vena cava*) به درون بطن راست قلب جاری می‌شود و از آنجا به وسیله رگی که آن را سیاهرگ می‌نامیم وارد ریه می‌شود و پس از شش به کمک رگی به نام شریان یا سرخرگ به بطن چپ قلب برمی‌گردد و بالاخره از آنجا وارد شاهرگ می‌شود، و انشعابات این شاهرگ نیز در سرتاسر بدن پراکنده شده‌اند. همچون همه کسانی که سلطۀ نیاکانشان به طور کلی چشم آنها را نبسته است و می‌خواهند چشم خود را به منظور بررسی نظریه هاروی<sup>۲</sup> در خصوص گردش خون باز کنند. شک نمی‌کنم که همه رگهای بدن مانند جویبارهایی هستند که به وسیله آنها خون بی‌وقفه و لاینقطع با سرعت زیادی جاری می‌شود، مسیرش را از دهلیز راست قلب از طریق سیاهرگ دنبال می‌کند و انشعابهای سیاهرگ در سطح تمام ریه پخش و گسترده می‌شود و آنگاه به سرخرگ وصل می‌شود و از طریق آن از شش به درون بطن چپ قلب وارد می‌شود و باز هم از بطن چپ به درون شاهرگ عبور می‌کند که دارای شاخه‌ها و انشعابات است که در سراسر بقیه بدن پراکنده‌اند، و به رگهای انشعابی وصل می‌شود و بار دیگر این انشعابات همان خون را به درون دهلیز راست قلب می‌برند. بنابراین، این دو دهلیز مانند دریچه‌هایی هستند که از مسیر هر یک تمام خون در طی هر گردش از قلب عبور می‌کند و به بدن می‌رسد.<sup>۳</sup> علاوه بر این می‌دانم که همه حرکات اندام مربوط به عضلات است و این عضلات نیز از دو طرف به هم مرتبط هستند. هنگامی که یکی از عضلات منقبض می‌شود اندامی از بدن را که به آن عضو پیوسته است، به طرف خود می‌کشد و همزمان سبب می‌شود عضله مقابل منبسط شود. سپس اگر در زمانی دیگر این عضله آخری منقبض گردد، باعث می‌شود تا عضله پیشین منبسط شود و آن عضله خود به خود بخشی را که عضله‌ها به هم پیوند می‌دهد

منقبض کند. بالاخره می‌دانم که تمام حرکتهای عضله و همه حواس آدمی به اعصاب وابسته‌اند و اعصاب که به رشته و تارهای کوچک یا لوله‌های ریز شباهت دارند همه به مغز مرتبط هستند. و این همه دارای هوای خیلی رقیق یا بادی هستند که آن را روح حیوانی می‌نامند.

### گفتار هشتم:

#### منشاء همه این کارکردها چیست؟

اما برحسب ظاهر معلوم نیست از چه طریقی این ارواح حیوانی و این سلسله اعصاب به حرکات و حواس کمک می‌کنند، و آن اساس مادی که باعث می‌شود آنها به حرکت درآیند؟ چیست؟ این است سبب اینکه با این که پیش از این در نوشته‌های دیگرم به این پرسش پرداخته‌ام می‌خواهم به طور اختصار بیان کنم که تا زمانی که گرمای مداوم و بدون وقفه در قلب مان وجود داشته باشد زنده‌ایم، و این هم گونه‌ای گرمی است که خون درون رگها، آن را در قلب نگهداری می‌کند و تأمین آن را به عهده می‌گیرد. و این چنین گرمی، منشاء مادی همه حرکتهای اندام‌های ماست.

### گفتار نهم:

#### چگونه حرکت قلب تداوم می‌یابد؟

نخستین کار مؤثر قلب پخش و گسترش خون است که با آن دهلیزهای قلب پر می‌شوند؛ این امر سبب می‌شود، خون که به جای بیشتری برای اشغال نیاز دارد. بسرعت یا از دهلیز راست به درون سیاهرگ، و یا از دهلیز چپ به درون شاهرگ جریان یابد، سپس این توزیع متوقف شود و بلافاصله خون تازه از بزرگ سیاهرگ اجوف به درون دهلیز راست قلب وارد شود، و از سرخرگ وارد دهلیز چپ شود؛ زیرا غشاءهای نازکی در مدخل‌های این چهار رگ وجود دارند، که نمی‌گذارند خون به درون قلب وارد شود مگر از طریق آن دو رگ اخیر، و نیز نمی‌گذارند خون از قلب خارج شود مگر از طریق آن دو رگ دیگر. پس خون تازه‌ای که به درون قلب وارد می‌شود بی‌درنگ در مراحل بعدی تصفیه می‌شود، و این گونه بر آن [خون قبلی] پیشی می‌گیرد؛ و این چنین سبب نبض، یا ضربان قلب و رگ‌ها می‌شود؛ به طوری که این ضربان خود هر چند بار خون تازه را وارد قلب می‌کند. و نیز این روند موجب می‌شود که خون مسیر حرکت خود را بیابد، و باعث می‌شود تا خون بی‌وقفه و با شتاب بسیار حرکت

خود را در همه شاهرگها و وریدها دنبال کند، و بدین وسیله، گرمایی را که از قلب به دست می‌آورد به هر عضوی از بدن برد، و مواد غذایی را در دسترس اندامهای بدن قرار دهد.

### گفتار دهم:

#### چگونه ارواح حیوانی در مغز به وجود می‌آیند؟

آنچه که در اینجا درخور توجه بیشتری است این است که اکثر زنده‌ترین و لطیف‌ترین بخش‌های خون، که گرما آنها را در قلب تصفیه کرده است، بی‌وقفه و مدام به فراخور وارد شیارهای مغز می‌شوند. آن چه که باعث می‌شود آنها به مغز روان شوند تا جای دیگر، به طور کلی این است که خونی که از قلب به واسطه شاهرگ خارج می‌شود مسیرش را راست به سوی مغز دنبال می‌کند، و خون قادر نیست که به تمامی وارد مغز شود، زیرا در مغز منافذ بسیار تنگ و باریکی وجود دارند، بنابراین، تنها آن بخش‌هایی که بیش از بخش‌های دیگر رقیق هستند عبور می‌کنند، و بقیه خون در سراسر بخش‌های دیگر جوارح بدن پراکنده می‌شوند. اکنون این‌ها بخش‌های بسیار لطیف و رقیق خون‌اند که ارواح حیوانی را به وجود می‌آورند؛ و برای اینکه این بخش‌های لطیف خون ارواح را به وجود آورند تنها تغییری که برای جریان یافتن در مغز نیاز دارند این است که این بخش‌ها از دیگر بخش‌های غلیظ‌تر خون جدا شود؛ زیرا آنچه را در اینجا 'ارواح' نامیده‌ام، چیزی نیست مگر اجسام مادی و صفات مختص به آنها، بدین معنی که اجسامی بی‌نهایت ریز هستند و با سرعت زیادی، مانند ذرات شعله‌ای که از چراغی می‌تابد، حرکت می‌کنند. این چنین است که هرگز ارواح حیوانی در یک مکان آرام و بی‌حرکت نمی‌مانند، و درست به همان ترتیبی که برخی از آنها وارد منفذهای مغز می‌شوند، بقیه آنها از راه سوراخ‌های ریزی که در کُنه مغز وجود دارد خارج می‌شوند. این سوراخ‌های ریز ارواح حیوانی را به درون رشته‌های عصبی، و از آن جا به درون عضلات هدایت می‌کنند، بدین نحو جسم را در جهات گوناگونی که می‌تواند به حرکت درآید حرکت می‌دهند.

### گفتار یازدهم:

#### چگونه حرکت عضلات به وقوع می‌پیوندد؟

آن گونه که قبلاً بیان شد یگانه علت همه حرکت‌های اندام‌ها این است که عضلات خاصی منقبض، و عضله‌هایی که در برابر این‌ها قرار دارند منبسط می‌شوند. و تنها علت انقباض

یک عضله به جای عضله دیگر در برابر آن صرفاً این است که نسبت به عضله دیگر از مغز مقدار بیشتری ارواح حیوانی به این عضله وارد می‌شود. البته این به آن معنا نیست که ارواحی که بلافاصله از مغز بیرون می‌آیند خود برای به حرکت در آوردن عضلات کافی باشند، بلکه موجب می‌شوند ارواحی که از پیش در این دو عضله هستند از یکی از این عضلات به سرعت رها شده و به دیگری وارد شوند. بدین ترتیب آن عضله‌ای که ارواح از آن می‌آیند وسیع‌تر و قابل انعطاف‌تر می‌گردد، و آن عضله‌ای که ارواح به آن وارد می‌شوند به سرعت به کمک این ارواح متورم شده و منقبض می‌گردد و اندامی که به آن مربوط است را می‌کشد. فهم این مطلب آسان است به شرطی که بدانیم که تنها ارواح حیوانی کمی وجود دارند که همیشه از مغز تا به هر عضله‌ای منتهی می‌شوند، و همیشه تعدادی دیگر از ارواح نیز در همان عضله هستند که با شتاب زیادی در آنجا به حرکت در می‌آیند. گاهی اوقات به جایی برمی‌گردند که بوده‌اند؛ چرا که مسیر بازی را که از آن خارج می‌شوند نمی‌یابند. گاهی اوقات نیز به درون عضله مقابل روان می‌شوند؛ و تا آنجا که سوراخ‌های کوچک در هر یک از این عضله‌ها موجود باشد که از طریق آن ارواح بتوانند از یکی به دیگری روان شوند پیش می‌روند. و این حرکت چنان منظم است که هنگامی که ارواح از مغز به یکی از آن عضله‌ها می‌رسند نسبت به ارواحی که پیش از دیگر این ارواح به عضله رهسپار شده‌اند توان کمتری دارند. ارواح تمام ورودیهایی را باز می‌کنند که از راه آنها ارواح عضله دیگر می‌توانند وارد این عضله شوند، و همزمان تمام ورودیهایی را می‌بندند که از راه آنها ارواح این عضله آخری می‌توانند وارد عضله دیگر بشوند. بدین وسیله تمام ارواح قبلی که در این دو عضله هستند، با شتاب زیادی در یکی از آن دو عضله جمع می‌شوند و سپس متورم می‌گردند و آن را منقبض می‌کنند، در حالی که عضله دیگر باز شده و شل و ول می‌شود.

### گفتار دوازدهم:

چگونه محسوسات بر اندامهای حسی تأثیر می‌گذارند؟

هنوز، ناگزیریم که دریابیم چرا ارواح همیشه به یک شیوه از مغز به درون عضلات جاری نمی‌گردند، و چرا برحسب تصادف به سوی عضله‌ای بیشتر از دیگر عضلات حرکت می‌کنند؟ به طوری که بعداً توضیح خواهم داد، گذشته از کار نفس که به راستی یکی از این علت‌ها است، دو علت دیگر وجود دارد که تنها به بدن متکی است و باید از این دو سخن بگوییم. سبب نخست در تنوع حرکاتی است که به واسطه موضوعات خود در اندام‌های

حسی برانگیخته می‌گردد، و این را من قبلاً در رسالهٔ *انکسار نور* به طور کامل توضیح داده‌ام؛ لیکن برای آن که چنانچه کسانی این اثر را می‌بینند دیگر ضرورت نداشته باشد آن را مطالعه کنند باید متذکر شوم که سه چیز را رشته‌های عصبی باید مورد ملاحظه قرار داد: اول، قسمت اصلی یا مادهٔ درونی رشته‌های عصبی است که به شکل تارهای کوچکی از مغز، که از آنجا شروع می‌شوند، تا قسمت‌های انتهایی اعضای دیگر [یعنی دست‌ها و پاها]، که این تارها به آن پیوند داده می‌شوند، امتداد دارند. دوم غشاهایی وجود دارد که رشته‌های عصبی را احاطه می‌کند که متصل با آن رشته‌های عصبی است که مغز را احاطه می‌کنند و لوله‌های کوچکی را تشکیل می‌دهد که، این تارها و بافت‌های ریز در آنها جای می‌گیرند، و بالاخره ارواح حیوانی است که، با انتقال از راه همین لوله‌ها از مغز تا عضله‌ها سبب می‌شوند این تارها در آنجا به طور کلی در حالت باز و کشیده باقی بمانند، تا چنانچه چیزی کمترین نیرویی در قسمتی از بدن که به انتهای هر یک از اندام‌ها مرتبط است به وجود آورد همان بخشی از مغز را به حرکت در آورد که درست همان‌گونه که وقتی یک شخص سر یا انتهای طنابی را می‌کشد سر دیگر طناب به حرکت در می‌آید.

### گفتار سیزدهم:

این که تأثیر اشیاء خارجی ممکن است ارواح را از راه‌های گوناگون به درون عضله هدایت کنند.

و من در رسالهٔ *انکسار نور* توضیح داده‌ام که چگونه تمام اشیاء مرئی خارجی خود تنها برای این قابل رؤیت هستند که از طریق اجسام شفافی که میان اشیاء محسوس و ما هستند حرکت‌های موضعی در تارهای کوچک اعصاب بینایی که در پشت چشم‌های ما قرار دارند، و آنگاه در آن بخش از مغز که اعصاب بینایی از آنها بیرون می‌آیند به وجود می‌آورند. این را نیز توضیح داده‌ام، که اشیاء خارجی در این حرکت‌ها چنان تنوعی به وجود می‌آورند که موجب می‌شوند تا با آنها اشیاء را ببینیم. و توضیح داده‌ام که این نه حرکاتی که در چشم رخ می‌دهد، بلکه حرکاتی که در مغز واقع می‌شوند هستند که اشیاء محسوس را به نفس عرضه دارند. در ادامه این مسئله، تصوّر کیفیت صداها، بوها، مزه‌ها، گرما، درد، گرسنگی، تشنگی و به طور کلی همهٔ نموده‌های حواس بیرونی ما و به همان اندازه امیال درونی ما حرکتی را در اعصاب ما به وجود می‌آورند که از طریق این اعصاب به مغز می‌رسند؛ و علاوه بر این حقیقت که این حرکات مختلف و گوناگون مغز باعث می‌شوند تا تصورات گوناگون برای



نفس ما ظاهر و روشن شوند. همچنین این حرکات می‌توانند بدون نفس سبب شوند ارواح مسیر خودشان را به سوی عضلات مشخصی به جای عضلات دیگری دنبال کنند. و بدین ترتیب دست و پای ما به حرکت در می‌آیند. من این را در اینجا با مثالی ثابت می‌کنم. اگر کسی با شتاب دستش را به سوی چشمان ما روانه کند مثلاً برای اینکه ما را بزند، با وجود اینکه می‌دانیم او دوست ماست و این کار را به شوخی انجام می‌دهد و اینکه او دقت زیادی به عمل می‌آورد تا به ما صدمه‌ای نزند، با وجود این، همه ما در ممانعت از بسته شدن چشمان خود مشکل داریم؛ و این امر نشان می‌دهد که در اثر مداخله نفس نیست که چشم‌ها بسته می‌شوند، زیرا این امر [بسته شدن چشم] برخلاف اراده ماست، اراده‌ای که متعلق به خود نفس، یا حداقل فعالیت اساسی نفس است؛ بلکه دستگاه بدن ما این‌گونه ساخته شده است که حرکت این دست به طرف چشمان ما حرکت دیگری را در مغزمان برمی‌انگیزاند، که ارواح حیوانی را به درون عضله‌هایی انتقال می‌دهد که سبب بسته شدن پلک چشم‌ها می‌شوند.

### گفتار چهاردهم:

در این حقیقت که تفاوتی که در میان ارواح حیوانی وجود دارد همچنین ممکن است باعث تفاوت در مسیری شود که آنها دنبال می‌کنند.

علت دیگری که به طرز دیگری باعث انتقال ارواح حیوانی به درون عضله می‌شود، آشفته‌گی نامنظم این ارواح و اختلاف در اعضای آنان است. زیرا هنگامی که برخی از ارواح آشفته‌تر و مضطرب‌تر از بقیه باشد، آنها در مسیری مستقیم به حفره‌ها و منفذهای مغز نفوذ می‌کنند و به این شیوه به جای دیگر عضلات به عضلاتی وارد می‌شوند که چنانچه نیروی کمتری می‌داشتند به آنها وارد می‌شدند.

### گفتار پانزدهم:

#### علل اختلاف ارواح.

این نابرابری ممکن است از چیزهای جورواجوری که ارواح مرکب از آن است ناشی شود، آن‌گونه که ما در مورد کسانی که پر شراب نوشیده‌اند می‌بینیم - که بخارهای شراب به سرعت به درون خون آنها وارد و از قلب به طرف مغز متصاعد می‌شود، آنجا که بخارها به درون ارواح حیوانی برگردانده می‌شوند، که چون قوی‌تر و فراوان‌تر از ارواحی هستند که

برحسب معمول در مغز وجود دارند، قدرت به حرکت در آوردن جسم به شیوه‌های گوناگون و غیرمتعارف را دارند. این نابرابری ارواح ممکن است ناشی از حالات گوناگون و مختلف قلب، جگر، معده، طحال و همهٔ اعضای دیگری باشد که به فعالیت ارواح کمک می‌کنند. در نتیجه باید در اینجا خاطر نشان کنیم که اصولاً برخی رشته‌های عصبی کوچک در ریشه و بنیاد قلب جای دارند که در کار افزایش و کاهش ورودی‌های حفره‌های قلب‌اند، جایی که حجم خون در آن‌ها کم‌ویش به طور مؤثر افزوده می‌گردد و ارواحی با تمایلات متنوع گوناگون به وجود می‌آورد. همچنین باید توجه کنیم که به رغم این که خونی که وارد قلب می‌گردد از بقیهٔ اندام‌های بدن به قلب می‌رسد، با وجود این غالباً اتفاق می‌افتد که ناگزیر خون از برخی اندام‌ها نسبت به بقیه بیشتر جریان پیدا می‌کند زیرا اعصاب و عضله‌هایی که به این اندام‌های خاص مرتبط هستند، تا حد زیادی آنها را بیشتر تحت فشار قرار می‌دهند و به تهییج درمی‌آورند. و باید توجه کنیم که براساس اختلاف اندام‌ها، خون به اشکال مختلفی در قلب گسترش می‌یابد و لذا ارواحی را عرضه می‌کند که شایستگی‌ها و استعداد‌های متفاوتی دارند. بدین ترتیب، مثلاً، آنچه که از بخش زیرین کبِد، جایی که کیسهٔ صفرا قرار دارد، سرچشمه می‌گیرد نسبت به خونی که از طحال می‌رسد به طریقی دیگر در قلب منتشر می‌شود، و این یک نیز به طریقی دیگر از خونی که رگهای بازوها یا ساق پاها به قلب می‌آید منتشر می‌شود، و این به نحو دیگری از شیره‌های غذایی که، بلافاصله پس از طی از معده و روده‌ها بی‌درنگ از راه کبِد به قلب می‌رسد.

### گفتار شانزدهم:

چگونه همهٔ اندام‌ها ممکن است به کمک اشیاء حسی و به کمک ارواح حیوانی بدون امداد از نفس به حرکت درآیند.

بالاخره باید خاطر نشان کنیم که دستگاه بدن به گونه‌ای ساخته شده است که تمام تغییراتی که در حرکت ارواح به وجود آمده‌اند می‌توانند سبب شوند تا ارواح، در مغز بیش از بقیه [اندام‌ها] منافذ و سوراخ‌هایی باز کنند، و به نحو متقابل، هنگامی که به واسطهٔ تأثیر اعصاب حسی، یکی از روزنه‌ها کم و یا بیش از حد معمول باز باشد (بسته به آنکه اندازه آن چه باشد)، حرکت ارواح تغییر می‌یابد و به درون عضلاتی هدایت می‌شوند که منجر به جنبش بدن به شیوه‌ای شود که معمولاً زمانی که چنین عملی واقع می‌شود

چنین جنبشی رخ می‌دهد. بدین طریق تمام حرکاتی که بدون مساعدت اراده انجام می‌دهیم (همان‌طور که اغلب هنگام نفس کشیدن، قدم‌زدن و خوردن اتفاق می‌افتد، و در واقع همه این کارها بین ما و حیوانات مشترک است) تنها بستگی به شکل اندام‌های ما دارد، و به مسیر ارواحی که، از هیجان ناشی از گرمای قلب به طور طبیعی به مغز، اعصاب و عضلات جاری می‌شوند. این امر درست به همان شیوه‌ای رخ می‌دهد که حرکت‌های یک ساعت که صرفاً به کمک نیروی فنرها و نظم چرخ‌های ساعت تنظیم می‌شود، به وجود می‌آید.

### گفتار هفدهم:

#### وظایف نفس چیست؟

بدین ترتیب، بعد از توجه به همه کارکردها و وظایفی که به طور انحصاری مربوط به بدن است، تشخیص این امر آسان است که جز اندیشه‌هایمان چیزی در ما وجود ندارد که الزاماً بتوان به نفس استناد داد، که این اندیشه‌ها اساساً دوگونه هستند، یکی از آن دو افعال نفس، و دیگری تأثرات و انفعالات نفس است، آنهایی را که افعال نفس می‌نامیم تماماً امیال و آرزوهای ما هستند، زیرا [آنها را] به کمک تجربه درمی‌یابیم و بدون واسطه از نفس ما ناشی می‌شوند و به نظر می‌آید تنها به نفس وابسته هستند، در حالی که، از سوی دیگر، ممکن است برحسب معمول تأثرات یک انسان را تمام گونه‌های ادراک یا انواع معرفتی بدانیم که در ما یافت می‌شوند، زیرا آنها هستند که نفس ما را آن‌گونه که هست می‌سازند، و نفس پیوسته آنها را از اشیایی دریافت می‌کند که با همین تأثرات معرفی می‌شوند.

### گفتار هیجدهم:

#### درباره اراده.

باز هم، میل و آرزوهای ما بر دو نوعند، یکی از آن دو میلی است که مشتمل بر اعمال و اثرات نفس است، که منتهی به خود نفس می‌شود، مانند هنگامی که آرزو می‌کنیم عاشق خدا باشیم، یا به طور کلی هنگامی که اندیشه‌هایمان را روی موضوعی که غیرمادی است به کار می‌گیریم؛ و میل دیگر مشتمل بر اعمالی است که منتهی به بدن می‌شود، مانند زمانی که امر ساده‌ای نظیر قدم‌زدن را آرزو می‌کنیم این میل پاهایمان را به حرکت در می‌آورد، و ما گام برمی‌داریم.

## گفتار نوزدهم:

## دربارهٔ ادراکات تصویری.

ادراکات تصویری ما نیز دو نوعند، سبب یکی از این دو نوع نفس و سبب دیگری بدن است، آنهایی که سبب آن نفس است عبارتند از: ادراکات اراده‌های ما و همهٔ تخیلات یا دیگر اندیشه‌هایی که به آنها بسته است، زیرا، مسلم است که نمی‌توانیم چیزی را اراده کنیم بی آنکه تصور کنیم که ما آن را اراده می‌کنیم، و هر چند، در خصوص نفس ما این چنین است که آرزوی یک چیز یک کنش است، به نظر می‌رسد تصور چنین اراده و خواستنی یکی از تأثرات نفس است، لیکن چون درک و اراده واقعاً یکی هستند و عین هم، هر کدام که شریف‌تر باشد به نامگذاری کمک می‌کند، و بدین ترتیب ما بر آن نشده‌ایم تا آن را تأثیر بنامیم بلکه صرفاً آن را کنش می‌نامیم.

## گفتار بیستم:

دربارهٔ خیال و دیگر اندیشه‌هایی که به کمک نفس صورت می‌پذیرند.

گاه نفس ما خود را وقف تخیل چیزی که وجود ندارد می‌کند، مانند آنکه قصری افسانه‌ای یا حیوانی عجیب و غریب را در نظر می‌آورد و یا خود را وقف ملاحظهٔ چیزی می‌کند که نه امری خیالی بلکه صرفاً معقول است، به عنوان مثال به تأمل و توجه به طبیعت خویش می‌پردازد، تصوراتی که نفس دربارهٔ این اشیاء دارد به طور عمده بستگی به عمل اراده دارد و این سبب می‌شود تا نفس از آنها آگاه باشد. به همین دلیل است که برحسب معمول آنها را بیشتر افعال نفس می‌نامیم تا تأثرات نفس.

## گفتار بیست و یکم:

دربارهٔ خیالاتی که صرفاً بنیانی مادی دارند.

اکثر تصوراتی که به واسطهٔ جسم به وجود می‌آیند تابع رشته‌های عصبی هستند؛ اما برخی تصورات نیز وجود دارد که وابسته به اعصاب نیستند، و ما آنها را خیالات می‌نامیم، از قبیل آنهایی که اکنون از آنها سخن گفتیم. به هر حال تا جایی که ارادهٔ ما سهمی در شکل‌گیری خیالات ندارد با سایر تصورات فرق دارند؛ به همین دلیل نمی‌توان خیالات را در شمار افعال نفس دانست. و آنها تنها از این حقیقت ناشی می‌شوند که ارواح در جهت‌های مختلف به حرکت درآورده می‌شوند و در اثر مواجه شدن با اندک تأثرات حسی پیشینی که در مغز ایجاد

شده‌اند، مسیر خود را به طور تصادفی از راه سوراخ‌های ریز مشخصی به جای سوراخ‌های دیگر در مغز دنبال می‌کنند. اوهام رؤیاهای ما چنین‌اند، و نیز رؤیاهایی که غالباً در روز و هنگام بیداری داریم، هنگامی که اندیشه و تفکر ما بدون پرداختن به چیزی بر وفق خویش، بی‌هدف سرگردان است. برخی از این خیالات انفعالات نفس، به معنی اصلح و ادق کلمه انفعال، هستند و چنانچه انفعال را آن تعریف را در معنای کلی‌تر آن بگیریم همه خیالات این‌گونه به اعتبار در می‌آیند، زیرا، هنوز آنها بیان چنان قابل توجه و روشنی مانند ادراکاتی که نفس با مداخله اعصاب دریافت می‌کند ندارند، و بدین سبب به نظر می‌رسد صرفاً شبحی و عکسی باشند، باید قبل از اینکه آنها را به شیوه‌ای نیکو از هم تمییز دهیم متوجه اختلاف شایع در میان سایر ادراکات تصویری باشیم.

### گفتار بیست و دوم:

دربارهٔ اختلافی که میان دیگر ادراکات تصویری وجود دارد.

همهٔ ادراکات تصویری که هنوز توضیح نداده‌ام از مداخلهٔ اعصاب ناشی می‌شوند، و در میان آنها [تخیلات مسبق الذکر و دیگر تصورات ناشی از مداخله اعصاب] این تفاوت وجود دارد که برخی را به اشیاء خارجی ارجاع می‌دهیم که احساسات ما را تحریک می‌کنند، برخی دیگر را به بدن خود یا بخش‌های خاصی از بدن نسبت می‌دهیم و برخی را نیز به نفس خود.

### گفتار بیست و سوم:

در مورد تصوّراتی که آنها را به چیزهایی منسوب می‌کنیم که جدای از ما هستند. آن تصوّرات و ادراکاتی را که به اعیانی، یعنی به موضوعات حواس خود، نسبت می‌دهیم که غیر از ما هستند، حداقل آن‌جا که قضاوت ما خطا نیست توسط این اعیان بوجود می‌آیند، اعیانی که جنبش‌هایی را در حواس خارجی ما برمی‌انگیزد، همچنین با مداخلهٔ اعصاب آنها را در مغز برمی‌انگیزد و سبب می‌شود که نفس آنها را دریابد. بدین ترتیب هنگامی که ما نور مشعلی را می‌بینیم، و صدای زنگی را می‌شنویم، این نور و صدا دو عمل متفاوتی هستند که تنها به این دلیل که دو حرکت مختلف را در برخی از رشته‌های عصبی و از طریق آنها در مغز ما به وجود می‌آورند دو احساس گوناگون را به نفس ارائه می‌دهند، احساس‌هایی که به اشیایی مربوط است که به گمان ما علت‌های آنان است به نحوی که فکر می‌کنیم خود چراغ

را می بینیم و صدای زنگ را می شنویم، و نه اینکه ما ادراکات حسی را صرفاً مربوط به حرکاتی بدانیم که از آن اشیاء سرچشمه می گیرد.

### گفتار بیست و چهارم:

درباره تصوّراتی که به بدن ما منسوب است.

تصوّرات و ادراکاتی که به بدن یا به برخی از اندام های بدن مان مربوط می باشند، تصوّراتی هستند که ما به علّت گرسنگی، تشنگی و دیگر خواست های طبیعی مان، که می توان به آن رنج و درد، گرما و دیگر تأثرات را افزود در درون اندام های خود و نه در اشیایی که جدا از ما هستند، احساس می کنیم، بدین ترتیب می توانیم هم زمان به واسطه همان رشته های عصبی سردی دستهایمان و گرمی شعله ای را که به آن نزدیک می شویم، یا گرمای دست و سردی هوایی را که در معرض آنست درک کنیم، بی آنکه اختلافی باشد بین اعمالی که موجب می شود آن گرمی یا سردی را حس کنیم که در دست مان وجود دارد، و آن اعمالی که سبب می شود گرما یا سرمای را درک کنیم که خارج ماست، جز این که چون یکی از این افعال بر دیگری پیشی می گیرد، ما حکم می کنیم که اولی از پیش در درون ماست، و آنچه پس از آن رخ می دهد هنوز در ما وجود ندارد، مگر در چیزی باشد که آن را به وجود آورده است.

### گفتار بیست و پنجم:

درباره ادراکاتی که مربوط به نفس ما است.

ادراکات و تصوّراتی که تنها به نفس مرتبط هستند آنهایی اند که ما اثرات آنها را چنان که گویی آنها در حقیقت در درون نفس ما هستند حس می کنیم، و در این خصوص معمولاً هیچ علّت اولیه و مستقیمی را نمی شناسیم که بتوان این ادراکات را به آن ربط داد: چنین اند احساسات خوشی و خشم، و دیگر احساساتی از این قبیل که در ما بروز می کند گاهی اوقات توسط چیزهایی که محرک رشته های عصبی ما است و گاهی نیز به واسطه علل دیگری. گرچه همه تصوّرات و ادراکات ما چه آنهایی که مربوط به اشیاء بیرون از ما هستند و چه آنهایی که به حالات مختلف جسم ما باز می گردند، برآستی تأثرات مخصوص نفس ما می باشند مشروط بر اینکه واژه 'تأثر' را در عام ترین معنای آن بکار گیریم، با این همه عادت داریم آن را تنها به معنی ادراکاتی بگیریم که مربوط به خود نفس است؛ و تنها این مورد اخیر است که در اینجا زیر عنوان تأثرات نفس به توضیح آن پرداخته ام.

## گفتار بیست و ششم:

در این که تخیلاتی که تنها بستگی به حرکات اتقاقی ارواح دارند ممکن است براستی تأثراتی همچون ادراکات وابسته به اعصاب باشند.

در اینجا برای ما این نکته باقی می ماند که تمام اشیایی که نفس آنها را با وساطت اعصاب درک می کند، ممکن است به توسط رشته‌ای صُدفه‌ای از ارواح حیوانی به نفس عرضه گردند، تنها با این فرق که تأثراتی که به واسطه اعصاب به درون مغز وارد می شوند به طور معمول زنده‌تر و یا روشن‌تر از تأثراتی هستند که به وسیله ارواح تحریک می شوند. این مرا بر آن داشت تا در گفتار بیست و یکم بگویم که تأثر قبلی شبیه به شبح یا عکس تأثر بعدی است. علاوه بر این باید توجه کنیم که گاهی اتفاق می افتد که این عکس به آن چیزی که نشان می دهد آنقدر شبیه می باشد که ما درباره آن ادراکات حسی که به اعیانی مربوطند که بیرون از ماست، یا حتی راجع به بخش خاصی از بدن ما هستند به اشتباه می افتم. اما در عین حال تأثرات نمی توانند این گونه گمراه کننده باشند، از آن جهت که آنها آنقدر آشنا به نفس، و بلکه در درون آن هستند که درکشان برای نفس ناممکن است مگر آن که آن گونه که نفس آنها را احساس می کند باشند. بر این اساس غالباً هنگامی که به خواب می رویم و گاهی حتی هنگامی که بیدار هستیم، چیزهای معینی را با قدرت به خیال می آوریم، که فکر می کنیم از قبل آنها را در نزد خود داریم، یا آنها را در جسم خود حس می کنیم با اینکه آنها اصلاً وجود ندارند. اما هر چند که ممکن است ما در خواب یا رؤیا باشیم، نمی توانیم غم را حس کنیم یا با هر تأثر دیگری بجنیم، بی این حقیقت بحث که نفس در واقع این تأثر را در درون خود دارد.

## گفتار بیست و هفتم:

## تعریف تأثرات نفس.

بعد از ملاحظه تفاوت تأثرات نفس با همه ادراکات تصویری دیگر به نظر می رسد که می توانیم تأثرات نفس را به طور کلی همانند آن ادراکات، احساسات و عواطف نفسانی تعریف کنیم که به خصوص به نفس نسبت می دهیم، و برخی حرکت ارواح مسبب، حافظ و پشتیبان آنها بوده است.

## گفتار بیست و هشتم:

در بیان بخش نخست این تعریف.

می‌توانیم همه آنها را تصورات بنامیم همان طور که به طور کلی از این واژه برای دلالت بر همه ادراکاتی که افعال، یا امیال نفس نیستند استفاده می‌کنیم، مگر در صورتی که کاربرد این اصطلاح صرفاً دلالت بر معرفت خاصی باشد؛ زیرا تجربه به ما نشان می‌دهد کسانی که بیشتر از همه به واسطه تأثرات خود تحریک می‌شوند کسانی نیستند که آن تأثرات را بهتر از دیگران می‌شناسند و این‌که تأثرات در محدود ادراکاتی هستند که پیوند نزدیکی که میان نفس و بدن وجود دارد آنها را آشفته و مبهم می‌سازد. ممکن است ما آنها را احساسات بنامیم چرا که نفس همان‌گونه که اشیاء محسوس خارج از ما را دریافت می‌کند آنها را دریافت می‌کند و آنها هیچ‌گاه به نحو دیگری شناخته نمی‌شوند. اما با این حال می‌توان با دقت بیشتری آنها را احساسات نفس بنامیم، زیرا نه فقط این اصطلاح را می‌توان به همه تغییراتی نسبت داد که در نفس رخ می‌دهد - یعنی همه تفکرات گوناگونی که در نفس حاصل می‌شود - بلکه بخصوص از این نظر که از میان اندیشه‌های گوناگونی که نفس می‌تواند داشته باشد، هیچ‌یک به قدرت این تأثرات که نفس را تحریک و مختل سازد نیست.

## گفتار بیست و نهم:

توضیح بخش دوم تعریف. *رتال جامع علوم انسانی*، *شهره‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

اضافه می‌کنیم تأثرات به طرز مخصوصی راجع به نفس هستند تا بتوانیم این تأثرات مربوط به نفس را از دیگر احساس‌هایی تمییز دهیم که برخی وابسته به اشیاء محسوس از قبیل بوها، صداها و رنگ‌ها می‌باشند و برخی چون گرسنگی، تشنگی و درد بسته به جسم‌اند. علاوه بر این اضافه می‌کنیم آنها به واسطه حرکت ارواح به وجود می‌آیند و نگهداری و تقویت می‌شوند، تا آنها را از خواست‌های خود متمایز سازیم، خواست‌هایی که می‌توان آنها را عواطف نفس دانست که به نفس مربوطند و بلکه توسط خود نفس بوجود آمده‌اند و نیز برای اینکه غایت و علت اولیه آنها را بیان کنیم، که باز آنها را از دیگر احساس‌ها جدا می‌سازد.



## گفتار سی‌ام:

این که نفس و تمام اجزای بدن به طور پیوسته و توأم با هم پیوند دارند. ولی برای فهم دقیق‌تر همه این چیزها، باید دانست که نفس در واقع با کل بدن در ارتباط است، و این که بدرستی نمی‌توان گفت که نفس در یکی از اندامهای بدن بجز بقیه اندام‌ها یافت می‌شود، زیرا که بدن یک چیز و از جهتی تجزیه‌ناپذیر است، زیرا که تمایل اندام‌های آن است که چنان به هم مرتبط باشند که هرگاه یکی از آنها از جا کنده شود، کل جسم را معیوب و ناقص سازد؛ و بدین سبب نفس دارای طبیعتی است که ربطی ندارد به امتداد یا دیگر خواص مادی که جسم مرکب از آنهاست، بلکه تنها با مجموعه کلی اندام‌های جسم ارتباط دارد، از آن روی که به هیچ وجه نمی‌توانیم تصویری از نیمه یا یک سوم نفس داشته باشیم یا اینکه نمی‌توان تصویری از فضا و مکانی که نفس آن را اشغال می‌کند ارائه داد، زیرا نفس به سبب این که جزئی از اجزای جسم نیست کوچک و خرد نمی‌شود، بلکه نفس خود هنگامی که وحدت اندام‌های پیوسته [بدن] مضمحل گردد به طور کامل از بدن جدا می‌شود.

## گفتار سی و یکم:

این که غده‌ای کوچک در مغز وجود دارد که در آن بیش از اندام‌های دیگر نفس وظایفش را به طور مشخص انجام می‌دهد.

همین‌طور لازم است بدانیم که با اینکه نفس با تمام بدن در ارتباط است، با این همه در بدن اندام خاصی وجود دارد که با آن نفس وظایفش را دقیق‌تر از بقیه اندام‌ها اِعمال می‌کند، و معمولاً این اعتقاد وجود دارد که این بخش در مغز یا شاید قلب است: مغز است چرا که با آن است که ارگانهای حسی به هم مرتبط می‌شوند، و قلب است چرا که به وضوح در جسم است که ما تأثرات را مورد مشاهده قرار می‌دهیم. اما با اِمعان دقیق این موضوع فکر می‌کنم به روشنی اثبات کرده‌ام که ظاهراً آن بخش از بدن که در آن نفس بی‌واسطه وظایفش را انجام می‌دهد به هیچ وجه قلب، و یا سراسر مغز نیست. بلکه آن درونی‌ترین بخش مغز است که مشخصاً همان غده کوچک مشخصی است که در وسط ماده اصلی مغز قرار دارد و بر فراز مسیری معلق است که در آن ارواح حیوانی در حفره‌های قدامی مغز با ارواحی که در خلف می‌باشند مرتبط می‌شوند. کندترین حرکاتی که در غده رخ می‌دهد قادر است به میزان زیادی مسیر این ارواح را تغییر دهد؛ و به طور متقابل، کندترین تغییراتی که در مسیر ارواح ممکن است صورت گیرند حرکت‌های این غده را بسیار تغییر می‌دهند.

## گفتار سی و دوم:

چگونه بدانیم که مرکز اصلی نفس، آن غده کوچک در مغز است.

آنچه مرا متقاعد می‌سازد که نفس نمی‌تواند در جای دیگری در بدن، غیر از این غده که در آن وظایف خویش را بی‌درنگ انجام می‌دهد، باشد، این است که اجزای دیگر مغز ما جفت جفت هستند، درست همان‌طور که دو چشم، دو دست، دو گوش داریم، و بالاخره، همه اندام‌های حواس ظاهری ما جفت جفت هستند. اما تا آنجا که ما یک اندیشه ساده و یگانه از یک شیء خاصی در هر زمانی در لحظه داریم، لذا باید جایی باید باشد که وقتی از طریق و یا به کمک این دو چشم دو تصویر به ما می‌رسد، در آنجا این دو اثر و ادراک از یک شیء واحد که توسط اندام‌های زوج حواس ما به وجود آمده‌اند قبل از این که به نفس برسند یگانه شوند، تا این که این اثرات برای نفس، به جای یک شیء واحد دو شیئی ارائه ندهند. درک این نکته آسان است که چگونه این تصوورها یا تأثرات دیگر می‌تواند با مداخله ارواحی که حفره‌های مغز را پر می‌کنند در این غده یکی شوند، ولی جای دیگری در بدن وجود ندارد که آن دو تصوّر [یا دو اثر] بدین منوال بتوانند به هم پیوندند مگر اینکه در این غده به هم پیوسته باشند.

## گفتار سی و سوم:

اینکه مرکز تأثرات در قلب نیست.

در خصوص عقیده کسانی که فکر می‌کنند نفس، تأثرات خویش را در قلب دریافت می‌کند، باید گفت که این عقیده چندان معتبر نیست. زیرا صرفاً متکی بر این حقیقت است که تأثرات سبب می‌شود تا ما تغییری را که در قلب واقع می‌شود احساس کنیم. فهم این نکته آسان است که تنها دلیل اینکه چرا این احساس می‌شود که گویی تغییر در قلب واقع می‌شود این است که عصب کوچکی وجود دارد که از مغز به سوی قلب می‌آید همان‌گونه که درد پا را به واسطه عصب‌هایی در پا احساس می‌کنیم، و یا در آسمان، ستارگان را به توسط نورشان و اعصاب بینایی مشاهده می‌کنیم؛ همان‌طور که لازم نیست که نفس ما وظایف خود را بیواسطه در قلب انجام دهد تا تأثرات خویش را در قلب احساس کند، همان‌طور برای نفس نیز لازم نیست در آسمانها باشد تا ستارگان را در آسمان ببیند.

## گفتار سی و چهارم:

## چگونه نفس و بدن بر یکدیگر اثر می‌گذارند؟

پس اجازه دهید در اینجا تصوّر کنیم که نفس مرکز اصلی‌اش در غده کوچکی است که در وسط مغز یافت می‌شود، و از آنجا نفس به وسیله ارواح حیوانی، اعصاب و حتی خون که می‌تواند در سراسر سایر اندام‌های بدن اثربخشی کند، ارواح حیوانی را از طریق شریان‌ها به درون همه اندام‌ها ببرد. [در اینجا] آنچه را که درباره دستگاه بدن گفته‌ایم یادآور می‌شویم، این که تارهای کوچک عصب‌های ما در تمام اندام‌های بدن چنان پخش هستند، که وقتی اعیان حسی سبب حرکات مختلفی در این اندام‌ها می‌شوند در این زمان تارهای عصبی به طرق مختلف منفذهای مغز را باز می‌کنند، و سبب می‌گردند تا ارواح حیوانی جای گرفته در این حفره‌ها، و از جهات مختلف به درون عضلات وارد شوند. این بدان معناست که تارهای کوچک عصبی می‌توانند اندام‌ها را در تمامی جهاتی به حرکت در آورند که امکان آن وجود دارد، و نیز همه علل دیگری که قادرند ارواح را در جهات مختلف به حرکت درآورند کافی است تا آنها را به درون عضلات گوناگون هدایت دهند. اجازه دهید در اینجا اضافه کنیم که غده کوچکی که جایگاه اصلی نفس است به دلیل آن که در میان حفره‌هایی که ارواح را در بر می‌گیرند مُعلق است، می‌تواند به کمک آنها تا آنجا که تفاوت‌های چشمگیری در اعیان وجود دارد در جهات مختلفی به حرکت درآید، ولی آن نیز ممکن است به واسطه نفس در جهات مختلفی به حرکت درآید، نفسی که طبیعت آن چنین است که فی‌نفسه تأثرات متفاوت بسیاری را می‌پذیرد. این بدان معنی است که همان طوری که حرکات مختلف زیادی نیز در این غده وجود دارد، نفس نیز دارای ادراکات گوناگون بسیار می‌باشد. متقابلاً، دستگاه بدن نیز صرفاً بدین‌گونه شکل می‌گیرد که این غده که به کمک نفس یا علت دیگری، هر علتی که باشد، در جهتی به حرکت درمی‌آید، ارواح محصوره را به منافذ مغز می‌راند، که به کمک اعصاب به درون عضلات جریان پیدا می‌کنند و به این وسیله غده موجب می‌شود ارواح اندام‌های انتهایی را به حرکت درآورند.

## گفتار سی و پنجم:

ذکر حالتی که در آن تأثرات اشیاء محسوس در غده‌ای که وسط مغز قرار دارد به هم می‌پیوندند.

بدین معنی مثلاً، اگر ما حیوانی را در نزدیکی خود ببینیم، نور منعکس از جسم آن حیوان دو

تصویر از آن حیوان را مجسم می‌کند. این دو تصویر به کمک عصب بینایی، دو تصویر دیگر را در نمای قدامی مغز ما می‌سازد که با حفره‌های مغز مواجه می‌شود. از آن به بعد، به کمک ارواح حیوانی که با آن این حفره‌ها پر می‌شود، پرتو این تصویرهای نزدیک بر غده کوچکی که با این ارواح محصور است فرو می‌ریزد، این حرکت که هر نقطه‌ای از این دو تصویر را تشکیل می‌دهد به همان نقطه از غده متمایل می‌شود که حرکتی که نقطه تصویر دیگر را تشکیل می‌دهد به آن روی دارد، حرکتی که همان بخش از این حیوان را می‌نماید. بدین وسیله این دو تصویر که در مغز هستند صورتی را می‌سازند که بالای غده [قرار می‌گیرد] و به طور بی‌واسطه روی نفس اثر می‌کند، و سبب می‌شود نفس صورت این حیوان را ببیند.

### گفتار سی و ششم:

ذکر طریقه‌ای که در آن تأثرات در نفس برانگیخته می‌شوند.

و علاوه بر آن، اگر این شکل و هیئت بسیار عجیب و ترسناک باشد - یعنی، اگر این شکل، با اشیایی که در گذشته برای بدن درد آور بوده‌اند ارتباط نزدیکی داشته باشد، تأثر بیم و آنگاه شجاعت، و نیز ترس و آشفتگی را، بر اساس سرشت و طبع خاص بدن یا قدرت نفس در نفس برمی‌انگیزاند، بسته به اینکه بنا داشته باشیم با دفاع از اشیاء زیان‌آوری که به تأثر فعلی مرتبط می‌شوند خود را حفظ کنیم یا با جنگ با اشیاء. بنابراین در برخی اشخاص، مغز به شیوه‌ای آماده می‌شود که ارواح مربوط به تصویر منعکس گردیده و تشکیل یافته بر روی غده از اینجا برای گرفتن مواضع خود در برخی اعصابی به پیش می‌رود که کمک به برگرداندن بدن می‌کنند و پاها را برای فرار آماده می‌سازند. باقی ارواح به سمت اعصابی می‌رود که دهانه‌های قلب را نسبتاً کم و زیاد می‌کنند، یا در غیر اینصورت به اعصابی می‌رود که تهیج می‌کند دیگر اندام‌های بدن را که از آنجا خون به قلب فرستاده می‌شود، به نحوی که این خون در آنجا به شیوه‌ای غیر معمول تصفیه می‌شود و ارواحی به مغز فرستاده می‌شوند که برای حمایت و تقویت تأثر از بیم مناسب هستند، یعنی ارواحی که در بازنگهداشتن، یا حداقل دوباره بازکردن سوراخ‌های مغز که تأثرات را به درون همان عصب‌ها رهنمون می‌کنند، مناسب هستند. به صرف این که این ارواح وارد این سوراخ‌ها می‌شوند، طبیعتاً حرکت خاصی را در این غده برمی‌انگیزانند تا نفس این تأثر را احساس کند؛ و چون این سوراخ‌ها به طور اساسی به اعصاب کوچکی مربوط هستند که به انقباض یا انبساط دهلیزهای قلب کمک می‌کنند، این سبب می‌شود تا نفس آن را همان گونه که گویی

در قلب است احساس کند.

**گفتار سی و هفتم:**

چرا گویی همه تأثرات به کمک حرکت ارواح به وجود می آیند؟  
و در تمام تأثرات چیزی مشابه یافت می شود، یعنی، این که اساساً تأثرات به واسطه ارواحی که در حفره های مغز جای دارند ایجاد می شوند، تا آن حد که تأثرات، راهشان را به سوی رشته های عصبی دنبال می کنند و عصب ها کمک به منبسط و منقبض کردن دهلیزهای قلب می کنند، یا خونی را که در سایر اندام ها وجود دارد به طرق مختلف به قلب می رسانند، یا به هر شیوه دیگری که ممکن است، همین تأثرات را منتقل می کنند، از این مطلب می توان به صراحت دریافت چرا در تعریف خود از تأثرات این را گنجانده ایم که آنها منبعث از حرکت های خاص ارواح حیوانی هستند.

**گفتار سی و هشتم:**

ذکر آن حرکت های جسم که همراه با تأثرات هستند و وابسته به نفس نیستند.  
اما درباره بقیه، همان طور که سیر ارواح به سوی رشته های عصبی قلب کافی است به این غده حرکتی بدهند تا از آن طریق در نفس هراس و ترس جای گیرد همین طور به صرف این که، ارواح معینی هم زمان به سوی رشته های عصبی رهسپار می شوند که در به حرکت درآوردن پاها کمک می کنند، در همین غده حرکت دیگری ایجاد می شود که از طریق آن نفس این عمل فرار را حس و درک می کند و بدین طریق ممکن است این حرکت در جسم منحصرأ با تمایل اندام ها و بدون مشارکت و کمک نفس به نهوض آید.

**گفتار سی و نهم:**

چگونه یک سبب و همان سبب تأثرات متفاوتی را در افراد مختلف برمی انگیزاند؟  
همان تأثیری که چیز ترسناکی بر روی غده به وجود می آورد، و موجب ترس و هراسی در برخی افراد می شود، ممکن است در دیگران غیرت و قوت قلب برافروزد. چرا که تمام مغزها به یک شیوه پایه نیافته است، و حرکت یکنواخت این غده که در برخی موجب ترس می شود، در بقیه باعث می شود تا ارواح وارد منفذهایی از مغز شوند که بخشی از ارواح را به درون رشته های عصبی سوق می دهد که در به حرکت در آوردن دست ها به منظور دفاع از

خویش به کار آید، و بخشی را سوق می‌دهد به درون اعصابی که خون را به هیجان می‌آورند و آن را به سوی قلب سوق می‌دهند به نحوی که موجب شوند تا ارواح متناسب با ادامه این دفاع که میل به آن را حفظ می‌کنند به وجود آیند.

### گفتار چهارم:

#### تأثیر اصلی تأثرات.

از آنجا که لازم است تأثیر اصلی همه تأثرات در انسانها را خاطر نشان کرد: تأثرات، نفس انسانها را تحریک می‌کنند و آنها را به چیزهایی متمایل می‌کنند که برای آن جسمشان را آماده می‌سازند. بر این اساس احساس ترس نفس را متمایل به گریز می‌کند و احساس جرأت او را به جنگیدن وا می‌دارد و غیره.

### گفتار چهارم و یکم:

#### برتری نفس بر جسم.

اراده چنان در ذات خود مختار است، که هرگز نمی‌توان آن را در تنگنا قرار داد، و در مورد دو قسم قوای تعقلی که من در نفس تشخیص داده‌ام (که از آن دو نخست افعال نفس است، یعنی خواسته‌های نفس و دومی تأثرات نفس در عام‌ترین معنی این کلمه که هرگونه ادراکی را شامل می‌شود) قوای نخستین به کلی در اختیار نفس قرار دارند و تنها به کمک بدن به طور غیرمستقیم می‌توانند تغییر یابند، در حالی که قوای دومی به طور کامل وابسته به افعالی هستند که آنها را به وجود می‌آورند، و تنها می‌توانند به کمک نفس به طور غیرمستقیم تغییر کنند، مگر هنگامی که نفس فی نفسه علت آنها باشد. و تمام فعالیت نفس کاملاً مبتنی بر این است، که چون نفس چیزی را می‌طلبد، سبب می‌شود تا همان غده کوچک که از نزدیک با نفس در ارتباط است در جهتی لازم حرکت کند تا تأثیری را به وجود آورد که با این خواسته ارتباط دارد.

### گفتار چهارم و دوم:

چگونه چیزهایی را که می‌خواهیم به یاد بیاوریم در حافظه پیدا می‌کنیم؟ بدین‌گونه هنگامی که نفس بخواهد چیزی را به یاد آورد، این خواسته سبب می‌گردد غده پیاپی با تمایل به جهات مختلف ارواح را به سوی بخش‌های مختلف مغز سوق دهد. تا آن که

ارواح به آن قسمتی نزدیک آیند که اثر و نشانی توسط آن شیء که آرزوی یادآوری آن را داریم در آنجا به جا گذاشته شده است؛ زیرا این رده‌ها غیر از این نیست که منقذهای مغز، که از طریق آنها ارواح به سبب حضور این شیء از پیش مسیرشان را دنبال کرده‌اند، ارواح حیوانی به سوی آنها می‌آیند برای باز بودن به همان شیوه بیش از دیگر منافذ مستعد باشند. بدین ترتیب ارواح مربوط به این منقذها، نسبت به ارواح دیگر به سهولت بیشتری وارد منقذها می‌شوند، و بدین طریق حرکت خاصی را در غده ایجاد می‌کنند که همان شیء را به نفس نمایان می‌سازد و این سبب می‌شود تا نفس تشخیص دهد که این همان شیئی است که می‌خواست آن را به یاد آورد.

### گفتار چهل و سوم:

چگونه نفس می‌تواند جسم را تصور کند، و ملتفت آن شود و آن را به حرکت درآورد؟

بدین قرار هنگامی که می‌خواهیم چیزی را تصور کنیم که هرگز ندیده‌ایم، این میل و آرزو قدرت دارد که این غده را به نحوی به حرکت وادارد که ارواح را به سوی منقذهای مغز براند، منقذهایی که با گشایش آنها ممکن است این شیء بخصوص متماثل شود. از این رو وقتی که می‌خواهیم توجه‌مان را برای مدتی به ملاحظه چیز خاصی معطوف داریم، این میل غده را برای مدتی به همان جهت متمایل می‌کند. بالاخره اگر زمانی تصمیم بگیریم قدم بزنیم یا بدن‌مان را در جهتی خاص به حرکت در آوریم، این تصمیم غده را وامی‌دارد تا ارواح را به سوی عضلاتی سوق دهد که به وقوع چنین نتیجه‌ای کمک می‌کنند.

### گفتار چهل و چهارم:

این که هر میلی به طور طبیعی با پاره‌ای از حرکت این غده هماهنگ است؛ لیکن، با سعی از قصد یا عادت، ممکن است آن با دیگر پاره‌ها پیوند یابد. در همین حال این خواست ما برای بوجود آوردن حرکتی خاص یا تأثیری دیگر همواره به ایجاد آن حرکت یا تأثیر توسط ما ختم نمی‌شود. چرا که آن بسته به طرق مختلفی است که طبیعت یا عادت حرکت‌های خاصی از این غده را به اندیشه‌های بخصوصی پیوند داده است. بنابراین، به عنوان مثال، اگر بخواهیم چشم‌هایمان به شیء بسیار دوری خیره شوند این میل سبب می‌گردد تا مردمک چشم متسع شود، و اگر بخواهیم چشم‌هایمان را به کار

گیریم تا به چیز بسیار نزدیکی نگاه بیندازد، این خواست باعث می‌شود تا مردمک چشم منقبض گردد؛ اما اگر تنها دربارهٔ اتساع مردمک چشم فکر کنیم، در واقع می‌توان چنین تمایلی داشته باشیم اما با این همه نمی‌توانیم تنها با این تمایل مردمک چشم را اتساع دهیم، زیرا حرکت این غده، جایی که ارواح به سوی عصب بینایی به منظور بزرگ یا کوچک شدن مردمک رانده می‌شوند، در طبیعت همراه است با خواست نگاه کردن اشیای دور یا نزدیک تا خواست بزرگ یا کوچک کردن مردمک. همچنین هنگامی که صحبت می‌کنیم صرفاً دربارهٔ معنی آنچه که می‌خواهیم بگویم می‌اندیشیم، و این امر سبب می‌شود تا زبان و لبان خود را بسیار بهتر و مؤثرتر از زمانی به حرکت درآوریم که می‌اندیشیدیم آنها را به شیوه‌هایی به حرکت درآوریم که برای اظهار عین همان کلمات لازم است. زیرا که عادت می‌تواند ما در آموختن گفتگو کسب کرده‌ایم سبب می‌شود ما کار نفس را (که به وسیله غده می‌تواند زبان و لبان را به حرکت درآورد) با معنی کلماتی که به دنبال این حرکات می‌آیند به هم پیوند بزنیم تا اینکه با خود این حرکات.

### گفتار چهل و پنجم:

#### نفس در مورد تأثرات خود چه اختیاری دارد؟

همچنین، تأثرات ما نمی‌توانند به طور مستقیم توسط عمل ارادهٔ ما برانگیخته یا زایل گردند، بلکه تنها به طور غیرمستقیم از طریق تمثیل اشیایی که معمولاً با تأثراتی آمیخته‌اند که ما می‌خواهیم داشته باشیم و مجزی از تأثراتی هستند که می‌خواهیم آنها را کنار گذاریم. بنابراین به منظور برانگیختن جرأت و برطرف کردن ترس در شخص، داشتن اراده برای انجام چنین کاری کافی نیست، بلکه باید علاوه بر آن خود را به ملاحظهٔ دلایل این کار و داشت، دلایلی که ما را متقاعد می‌سازند که [فی‌المثل] خطر جدی نیست؛ که همیشه در دفاع، امنیت بیشتری وجود دارد تا در گریز؛ که بهتر است افتخار یا شادی پیروز گشتن را داشته باشیم در حالی که در گریز و فرار چیزی جز پشیمانی و شرمساری در انتظار ما نیست.

### گفتار چهل و ششم:

سببی که نفس را از کمال توانمند بودن در مهار تأثر خود باز می‌دارد.

و سبب خاصی وجود دارد که چرا نفس نمی‌تواند به سادگی تأثرات خویش را تغییر دهد یا به حال تعلیق درآورد که مرا بر آن می‌دارد تا در تعریف تأثرات بگویم که آنها نه تنها به سبب



برخی حرکت خاصی از ارواح به وجود می‌آیند بلکه به کمک آن حمایت و تقویت می‌شوند. بدین سبب است که تأثرات، تقریباً همراه با هیجان و اضطرابی هستند که در قلب واقع می‌شوند، در نتیجه در تمام خون و ارواح حیوانی نیز جای می‌گیرند، و تا زمانی که این تلاطم و هیجان فروکش نکرده است، تأثرات در دسترس اندیشه‌های ما به همان شیوه همانند اشیاء محسوسی که در آنجا حضور دارند، باقی می‌مانند در حالی که بر اندام‌های حسی ما اثر می‌گذارند. و همانند نفس، که چون خویش را بسیار به چیز دیگری متمایل نشان می‌دهد، می‌تواند خود را از شنیدن صدای ضعیفی یا از احساس دردی ناچیز باز دارد، ولی نمی‌تواند به همان شیوه خود را از شنیدن صدای رعد و برق یا از احساس آتشی که دست را می‌سوزاند، باز دارد، به همین نحو نیز ممکن است به سادگی بتوان بر تأثرات ضعیف‌تر پیروز شد. ولی بر تأثرات بسیار شدید و قوی نتوان، مگر بعد از فرونشستن تلاطم خون و ارواح. در جایی که این هیجان و تلاطم کاملاً در توان و قدرت نفس است تنها کاری که اراده می‌تواند بکند این است که [نفس] تسلیم تأثرات خود نشود و از حرکاتی که نفس به واسطه آنها به جسم متمایل می‌شود جلوگیری کند. به عنوان مثال، اگر خشم ما را وادارد تا برای زدن دستان را بلند کنیم، معمولاً اراده می‌تواند دستان را باز دارد؛ اگر ترس پاهایمان را وادار به گریختن کند، اراده می‌تواند پاها را از فرار باز دارد، و از این قبیل موارد.

### گفتار چهارم و هفتم:

چيست کشمکشى که فرض بر این است بین بخش‌های دانی و عالی نفس وجود دارد؟

تنها تضادی که در میان حرکاتی وجود دارد که تن به واسطه ارواح حیوانی و هم زمان نفس از طریق اراده‌اش، به برانگیختن شان در غده تمایل دارند، همه کشمکش‌هایی‌اند که برحسب عادت فرض می‌کنیم، بین بخش زیرین نفس، که آن را حسی می‌نامیم، و بخش عالی نفس، که معقول است وجود دارند. یا می‌توان گفت بین میل‌های طبیعی و ارادی قرار دارد. زیرا که در درون ما فقط یک نفس وجود دارد، و این نفس در خود هیچ اختلاف اجزاء ندارد؛ همان بخشی که موضوع تأثرات حسی است معقول است، و تمام رغبت‌ها و امیال نفس، افعال ارادی‌اند. خطا و لغزشی که نفس را به اجرا و نمایش بخشی از نقش‌های گوناگون، به طور معمول یکی برخلاف دیگری، ملزم ساخته است تنها ناشی از این واقعیت است که ما به

طور کامل، کارکردها و نفس را از وظایف بدن جدا نساخته‌ایم، بدنی که ما باید هر چیزی را که در خود مشاهده می‌کنیم که در برابر خرد است به آن نسبت دهیم. بنابراین در اینجا کشمکش و نزاعی وجود ندارد، مگر این که غده کوچکی که در وسط مغز است به سبب نفس به سویی رانده می‌شود، و به سبب ارواح حیوانی که صرفاً وجودهای جسمانی هستند به سوی دیگر می‌شتابد، همانطور که در پیش متذکر شدم، این دو قوه محرکه [یعنی نفس و ارواح حیوانی] غالباً ضد هم می‌باشند، و آن که قوی‌تر است دیگری را از تأثیرگذاری باز می‌دارد. ما می‌توانیم دو گونه حرکت را که به واسطه ارواح حیوانی که در این غده به وجود آمده‌اند از هم تفکیک کنیم. هر یکی از آن دو حرکت، موضوعاتی را به نفس عرضه می‌کند که حواس را به حرکت در می‌آورد، یا انطباعاتی را که در مغز روی می‌دهد، و بر اراده هیچ اثر نمی‌گذارد. حرکت دیگر می‌کوشد تا چنین اثری را بر اراده بگذارد، از قبیل حرکاتی که سبب این تأثرات یا حرکات بدنی‌اند که همراه با تأثرات [نفس] می‌باشند. تا آنجا که به اولی مربوط است آن گونه حرکات گرچه غالباً مانع افعال نفس می‌شوند یا افعال نفس مانع آنها می‌شوند، مع ذلك هیچ نزاعی در میان آنها نمی‌بینیم. چون این حرکات به طور مستقیم با تأثرات مخالف نیستند، تنها نزاع میان حرکات از نوع دومی است و افعال ارادی که در برابر آنهاست: به عنوان مثال، نزاع بین کوششی که با آن ارواح غده را وادار می‌کنند تا باعث شود نفس به چیزی میل کند، و کوششی که با آن نفس به میلی غده را باز می‌دارد که از صرف همان چیز اجتناب کند. و آن چیزی که سبب این کشمکش می‌شود، و اکثراً روشن و مشخص است، این است که اراده‌ای که به طور مستقیم توانایی تحریک تأثرات را ندارد همچنانکه اینک گفته شد، بر آن می‌شود تا بهترین کوشش‌های خود را به کار گیرد و اشیاء مختلفی را ملاحظه کند، هر چند که چه بسا یک اراده برای لحظه‌ای قدرت تغییر مسیری را داشته باشد که به واسطه ارواح اتخاذ شده است، اراده بعدی چه بسا ممکن است آن قدرت را نداشته باشد، و در این حال ارواح فوراً به همان مسیر بر می‌گردند چرا که در وضعیت رشته‌های عصبی قلب، و خون تغییری بوجود نیامده است و بنابراین بر این اساس نفس گویی خود را در عین حال و هم‌زمان، در میل یا عدم میل به همان یک چیز می‌یابد. این امر بدین سبب است که در نفس دو نیروی محرکه متصور است که با یکدیگر رقابت می‌کنند. در هر حال می‌توان قائل شد یک نوع کشمکش وجود دارد، از آن حیث که همان سببی، که بارها تأثر خاصی را در نفس برمی‌انگیزد همچنین حرکات معینی را در جسم به جریان می‌اندازد که نفس در آن حرکت‌ها به همراهی سعی نکند، و مانع آنها شود یا کوشش کند تا آنها را متوقف

کند و حال آن که به طور مستقیم آنها را مشاهده می‌کند؛ همان‌طور که ما می‌بینیم که گاهی آنچه ترس و بیم را برمی‌انگیزاند همچنین سبب می‌شود تا ارواح وارد عضله‌ها شوند، تا در فرار و گریز و به حرکت درآمدن پاها کمک کنند. و هنگامی که ما در خود میل تهور داریم آن میل پاها را از انجام چنین کاری [یعنی از گریختن] باز می‌دارد.

### گفتار چهل و هشتم:

چگونه توانایی یا ناتوانی نفس را بشناسیم، و در نفوسی که بسیار ناتوانند چه نقصی وجود دارد؟

در این نزاع‌ها توفیق همراه کسی است که بتواند توانایی و ناتوانی نفس خویش را پیدا کند؛ کسانی که به واسطه طبیعت اراده‌ای که در آنهاست، می‌توانند به سادگی بسیار بر تأثرات چیره شوند و حرکات بدنی را که همراه با تأثرات است متوقف کنند، بی‌شک دارای قوی‌ترین نفس‌ها هستند. اما انسان‌هایی وجود دارند که قادر نیستند توانایشان را به‌بوته آزمایش بگذارند، چرا که هرگز اراده خویش را و انداخته‌اند تا با سلاح خاص خود مبارزه کنند، جز اینکه با برخی تأثراتی مبارزه می‌کنند که نفس را آماده می‌سازند تا با تأثرات دیگر مخالفت کند. آنچه را که من سلاح خاص اراده می‌نامم مستشکل از احکام استوار و مشخصی است که مربوط به شناخت فضیلت و رذیلت است، تصمیم برای هدایت افعال حیاتی نفس به دنبال آن می‌آید؛ و بدین ترتیب ضعیف‌النفس‌ترین افراد کسانی هستند که اراده آنها خود را ملزم به تبعیت احکام معینی نمی‌کند. بلکه خود را پیوسته مجاز می‌داند تا به کمک تأثرات موجود به حرکت درآید، که، غالباً برعکس یکدیگرند، نخست اراده را به سوی سپس به سوی دیگر می‌کشاند و با به‌کارگیری اراده در نزاع درونی خویش، نفس در اسفناک‌ترین وضع ممکن قرار می‌گیرد. بنابراین وقتی که ترس، مرگ را به عنوان پدیده‌ای بی‌نهایت بد معرفی می‌کند، شخص صرفاً با فرار و گریز می‌تواند از مرگ دوری جوید. از سوی دیگر بلند همتی، زشتی این گریز را به عنوان پدیده‌ای مضرت‌تر و بدتر از مرگ بیان می‌دارد. این دو تأثر اراده را در جهات مختلفی سوق می‌دهند، نخست اراده تابع تأثر اولی و آنگاه تابع تأثر بعدی است، اراده در مخالفت دائمی با خودش است، و نفس بدین‌سان اسیر و ناخرسند می‌گردد.

### گفتار چهل و نهم:

این که بدون دانش حقیقت توان نفس کفایت نمی‌کند.

این درست است که تعدادی افراد ضعیف و بی‌عزم وجود دارند که به چیزی رغبت نمی‌کنند جز آنچه که تأثراتشان به آنها القاء می‌کند. اکثر انسانها احکام جازمی دارند، که در تنظیم بخشی از افعال خویش تابع آن احکامند؛ و هر چند این احکام غالباً نارواست یا مبتنی بر تأثرات معینی است که به یاری آنها اراده پیشاپیش پیروزی یا شکست خویش را می‌پذیرد، معذالک چون زمانی که تأثیری که سبب آن احکام می‌شود غایب می‌باشد، اراده باز به پیروی از آن احکام ادامه می‌دهد؛ می‌توان آن احکام را به عنوان بازوان مخصوص اراده مورد توجه قرار داد. می‌توان حکم کرد که بسته به این که این نفوس قادر باشند کمتر و یا بیشتر از این احکام پیروی کنند، و در برابر تأثرات موجودی که با آنها مخالف هستند مقاومت کنند آنها قوی‌تر یا ضعیف‌ترند، با وجود این میان نتایجی که از یک دیدگاه غلط ناشی می‌شود و نتایجی که صرفاً متکی بر شناخت حقیقت هستند تفاوت بسیاری وجود دارد. تا آنجا که گویی ما مورد دومی را [نتایج متکی بر شناخت را] دنبال می‌کنیم مطمئن هستیم که هرگز از آن [نتایج] پشیمان و متأسف نمی‌شویم. حال آن که چنانچه مورد نخست را اختیار کنیم همواره هنگامی که خطای خود را دریابیم پشیمان خواهیم شد.

### گفتار پنجاه:

اینکه اگر نفس خوب اداره شود آن قدر ضعیف نیست که نتواند اختیار مطلق بر تأثرات خویش داشته باشد.

همان‌طور که پیش از این گفته شد، در اینجا هم خوب است بدانیم که با این که به نظر می‌آید هر یک از حرکات این غده در ذات و جوهر با هر یک از اندیشه‌هایمان از ابتدای حیاتمان به هم مرتبط شده‌اند، در عین حال ممکن است ما آنها را برحسب عادت به هم پیوند دهیم. همان‌گونه که تجربه در مورد لغاتی که حرکتی را که در این غده برمی‌انگیزاند به ما نشان می‌دهد، که تا آنجا که به حرف و رسم طبیعت مربوط است، لغات هنگامی که از راه تارهای صوتی تلفظ می‌شوند پیش از صوت خود، یا، و پیش از شکل حروف لغات هنگامی که به تحریر درمی‌آیند، به نفس عرضه نمی‌دارند. با وجود این، نفس از راه حرف و عادت در فکر فراگرفتن چیزهایی است که آن لغات بر آن دلالت می‌کنند. زمانی که صدای آن لغات شنیده شود، یا حروف آن لغات دیده می‌شود، معمولاً معانی این لغات بیشتر از حرف‌ها یا اصوات

هجا‌های آنان فهمیده می‌شوند. همچنین سودمند است بدانیم که هر چند حرکت‌های این غده و حرکات ارواح مغز، که اشیاء معینی را برای نفس نمایان می‌سازند، طبعاً پیوند می‌یابد با حرکاتی که در نفس تأثرات معینی را برمی‌انگیزانند، آنها می‌توانند در عین حال از این تأثرات به واسطه عرف و عادت جدا شوند، و به تأثرات دیگری پیوندند که با آنها بسیار متفاوت هستند؛ و آن که نفس نیز می‌تواند این رسم و عادت را به واسطه عمل خاصی فرا گیرد، و نیازی به کاربرد بسیار آن ندارد. به این ترتیب، هنگامی که به طور غیرمنتظره در غذای خود با رغبت مشغول خوردن آن هستیم چیز ناجوری می‌بینیم، شگفتی این است که این واقعه تمایل مغزمان را چنان تغییر می‌دهد که دیگر بی‌اشمئزاز به چنین غذایی نمی‌نگریم، در حالی که قبلاً آن را با میل و رغبت می‌خوردیم. و عین همین مسأله در جانوران مورد توجه است، زیرا هر چند جانوران نه خرد دارند و چه بسا نه اندیشه‌ای اما همه حرکات ارواح و حرکات غده که در ما تأثراتی را ایجاد می‌کنند، در جانوران هم کمابیش وجود دارد و در حیوانات، نه به مانند ما این حرکات نه برای نگهداری تأثرات و نیروبخشی به آنها، بلکه، در حفظ و نیروبخشی حرکات اعصاب و ماهیچه‌هایی کمک می‌کنند که معمولاً با تأثرات همراهند. لذا هنگامی که سگ شکاری کبکی را می‌بیند آن سگ از روی طبیعت خود آماده می‌شود تا به سوی کبک بدود، و زمانی که آن سگ صدای شلیک گلوله‌ای را بشنود، این صدا طبعاً او را به فرار وامی‌دارد. ولی با وجود این سگ‌های شکاری معمولاً چنان تربیت می‌شوند که زیادی کبک‌ها موجب توقف سگان شکاری می‌شود، و هنگامی که تیری بر روی کبک‌ها شلیک شود صدایی که سگ‌ها بعد از آن شلیک می‌شنوند، سبب می‌شود تا سگ‌های شکاری به سوی ما بدونند. و این چیزها در تشویق هر یک از ما به مطالعه در خصوص تأثرات مان مفید هستند؛ زیرا نظر به اینکه با کمی کوشش می‌توانیم نهوض مغز را در حیوانات فاقد خرد تغییر دهیم، بدیهی است که چنین کاری را در مورد انسان‌ها بهتر می‌توانیم عملی کنیم، و در مورد کسانی که ضعیف‌ترین نفس را دارند نیز می‌توانیم تسلطی تام بر کل تأثرات آن افراد بیابیم، مشروط بر آنکه در تربیت و هدایت آنها به حد کافی بکوشیم.

پس نوشت:

۱. این اثر ترجمه بخش اول رساله تأثرات نفس دکارت می باشد که زیر نظر استاد اینجاناب دکتر سیدموسی دیباج و به تصحیح ایشان انجام یافته است و مرجع اصلی آن این است:

*The Philosophical Works of Descartes, Rendered in to English by Elizabeth S. Haldane, C. H., LL. D. & G. R. T. Ross, M. A., D. Phil. V.1 Dover Publications, INC, 1955.*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی